

فصل اول: سبک خراسانی

این سبک در آغاز نیمه دوم قرن سوم هجری تولد یافت و تا اواسط قرن ششم ادامه داشت. از آنجا که نخستین آثار نظم و نثر زبان جدید فارسی بعد از اسلام در ناحیه خراسان بزرگ پیدا شد، به سبک این آثار «خراسانی» گفته‌اند. مهمترین ادوار این سبک، سامانی، غزنوی و سلجوقی است. اشعار این سبک بیشتر قصیده و از لحاظ لفظ ساده و روان و عاری از ترکیبات دشوار و درصد واژگان عربی در آن اندک است. اندیشه جاری در سبک خراسانی مبتنی بر نشاط و شادی است. همچنین جنبه‌های عقلانی برجسته‌های احساسی و عاطفی غلبه دارد و مشتمل بر روح حماسی است. مضامین بیشتر آثار این سبک را وصف طبیعت، مدیحه، شرح فتوحات پادشاهان و گاه پند و اندرز تشکیل می‌دهد.

در حوزه سبک خراسانی دو دوره نثر دیده می‌شود: الف- نثر دوره سامانی: در این دوره با ویژگی‌هایی چون، ایجاز و اختصار، عدم توجه به سجع و موازنه، کاربرد لغات فارسی کهنه، افزایش جمع فارسی و غلبه آن بر جمع عربی و همچنین تکرار لفظ، جمله، اسم و فعل به جهت ضرورت معنا روبه‌رو هستیم. روی هم رفته نثر دوره اول ساده و روان است. ب- نثر دوره غزنوی و سلجوقی: در این دوره از سبک خراسانی، نثر از ویژگی‌هایی چون اطناب و تمثیل به آیات و روایات، تقلید از نثر عربی، حذف افعال به قرینه و استعمال لغات عربی و... برخوردار است.

از شعرا و نویسندگان معروف این دوره می‌توان رودکی، فرخی سیستانی، فردوسی، عنصری، منوچهری، ناصر خسرو، بیهقی، بلعمی، غزالی، عنصرالمعالی و خواجه نظام‌الملک را نام برد.

شیخ‌الاسلام عبدالله بن محمد انصاری هروی در سال ۳۹۶ متولد شد. وی از محدثان و صوفیان و شاعران ایران در قرن پنجم است. آثار او عبارتند از: مناجات نامه به نثر مسجّع، که معروف‌ترین نوشتهٔ اوست، رسالهٔ دل و جان به نثر مسجّع، رسالهٔ واردات، کنزالسالکین که رساله‌ای است به نظم و نثر، قلندرنامه، محبت نامه.

مناجات

الهی! دلی ده که در کار تو جان بازیم،
 جانی ده که کار آن جهان سازیم.
 تقوایی ده که دنیا را بسپریم،
 روحی ده که از دین بر خوریم.
 یقینی ده که در آرزو ما باز نشود،
 قناعتی ده تا صعوهٔ حرص ما باز نشود.
 الهی! به عنایت ازلی تخم هدی کشتی،
 به رسالت انبیا آب دادی،
 به معنویت و توفیق رویانیدی،
 به نظر و احسان خود به بر آوردی،
 از لطف تو می‌خواهم که سموم قهر از آن باز داری.
 الهی! من به حور و قصور ننازم؛
 اگر نفسی با تو پردازم، از آن هزار بهشت برسام.
 الهی! آفریدی رایگان، روزی دادی رایگان، بیمارز رایگان که تو خدایی نه بازارگان.

«مناجات نامه»

دوستی خدای

بزرگی را پرسیدند که: خدای را دوست داری؟ گفت: دارم. گفتند: دشمن وی را، ابلیس، دشمن داری؟ گفت: ما را از محبت حق، چندان شغل افتاده است که با عداوت دیگری، پرداخت نیست.

«نیایش‌های پیرهرات»



رودکی (ف ۳۲۹) شاعر نامدار قرن سوم و چهارم و پدر شعر فارسی است. وی در انواع مختلف شعر هنرنمایی کرده و آثار ماندگاری از خود برجای گذاشته است. از آثار او کلیله و دمنه منظوم را می‌توان نام برد که جز چند بیتی از آن باقی نمانده است. برخی معتقدند که وی کور مادرزاد بوده است.

چه غم داری؟

ای آن‌که غمگنی و سزاواری	وندر نهان سرشک همی باری
رفت آن‌که رفت و آمد آنک آمد	بود آنچه بود خیره چه غم داری؟
هموار کرد خواهی گیتی را؟	گیتی است کی پذیرد همواری؟
مستی مکن که نشنود او مُستی	زاری مکن که نشنود او زاری
شو تا قیامت آید زاری کن	کی رفته را به زاری باز آری؟
آزار بیش بینی از گردون	گر تو به هر بهانه بیازاری
گویی گماشته است بلای او	بر هر که تو بر او دل بگماری
فرمان کنی و یا نکنی ترسم	بر خویشتن ظفر ندهی باری
تا بشکنی سپاه غمان بر دل	آن به که می بیاری و بگساری
اندر بلای سخت پدید آید	فضل و بزرگواری و سالاری

پیری

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود	نبود دندان، لا بل چراغ تابان بود
سپید سیم رده بود و دُرّ و مرجان بود	ستاره سحری بود و قطره باران بود
یکی نماند کنون زان همه، بسود و بریخت	چه نحس بود؟ همانا که نحس کیوان بود
نه نحس کیوان بود و نه روزگار دراز	چه بود منت بگویم، قضای یزدان بود
همان که درمان باشد به جای درد شود	و باز درد همان کز نخست درمان بود
همی چه دانی؟ ای ماهروی مشکین موی!	که حال بنده از این پیش برچه سامان بود

به زلف چوگان نازش همی‌کنی تو بدو
 شد آن زمانه که رویش بسان دیبا بود
 دلم خزانۀ پر گنج بود و گنج سخن
 تو رودکی را ای ماهرو! کنون بینی
 شد آن زمان که بدو انس رادمردان بود
 کرا بزرگی و نعمت ز این و آن بودی
 کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم

ندیدی آن‌گه او را که زلف، چوگان بود
 شد آن زمانه که مویش بسان قطران بود
 نشان نامۀ ما مهر و شعر عنوان بود
 بدان زمانه ندیدی که این چُنینان بود
 شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود
 ورا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود
 عصا بیار که وقت عصا و انبان بود

«دیوان رودکی»

عصرالمعالی کیکاوسی بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر از نویسندگان بزرگ پارسی در قرن پنجم هجری است. وی مردی دانشمند و مطلع از بیشتر فنون عهد خود بود و کتاب قابوسنامه را به نام فرزند خود گیلان‌شاه در ۴۴ باب به‌عنوان پند و اندرز نوشت. اسم اصلی کتاب نصیحت‌نامه و گویا قابوسنامه اسم بعدی آن باشد. نثر این کتاب ساده و روان است و نگارش آن در سال ۴۷۵ آغاز شد. از نظر انشا باید آن را در کهنگی زبان و علاقه مؤلف به آوردن بسیاری از اصطلاحات و تعبیرات، به شیوه متداول زبان فارسی اوایل قرن پنجم بدانیم.

در آیین دوست‌گرفتن

بدان ای پسر که مردمان تا زنده باشند ناگزیر باشند از دوستان، که مرد اگر بی برادر باشد به که بی دوست؛ از آنچه حکیمی را پرسیدند که: «دوست بهتر یا برادر؟». گفت: «برادر هم دوست به». پس اندیشه کن به کار دوستان به تازه داشتن رسم هدیه فرستادن و مردمی کردن. ازیرا که هرکه از دوستان نه‌اندیشد دوستان نیز از او نه‌اندیشند، پس مرد همواره بی دوست بُود. و ایدون گویند که: «دوست دست بازدارندۀ خویش بود».

و عادت کن که هر وقت دوستی گرفتن، ازیرا که با دوستان بسیار عیب‌های مردم پوشیده شود و هنرها گستریده گردد. ولکن چون دوست نو گیری پشت با دوستان کهن مکن؛ که گفته‌اند: «دوست نیک، گنجی بزرگ است». دیگر اندیشه کن از مردمانی که با تو به راه دوستی روند و نیم‌دوست باشند، با ایشان نیکویی و سازگاری کن و به هر نیک و بد با اینان متفق باش تا چون از تو همه مردمی بینند دوست یکدل شوند که اسکندر را پرسیدند که «بدین کم‌مایه روزگار این چندین مُلک به چه خصلت به دست آوری؟» گفت که: «به دست آوردن دشمنان به تَلَطُّف و جمع کردن دوستان به تعهد». و آن‌گه اندیشه کن از دوستانِ دوستان که دوستانِ دوستان هم از جمله دوستان باشند.

و بترس از دوستی که دشمن تو را دوست دارد که باشد که دوستی او از تو بیشتر باشد، پس باک ندارد از دشمنی با تو کردن از قِبَلِ دشمن تو. و پرهیز از دوستی که مر دوست تو را دشمن دارد و دوستی که از تو بی بهانه و بی حجتی به گله شود نیز به دوستی وی طمع مکن.

و اندر جهان بی عیب‌کس مشناس اما تو هنرمند باش که هنرمند کم عیب بود. و دوست بی‌هنر مدار که از دوست بی‌هنر فلاح نیاید. و دوستانِ قَدَح را از جمله ندیمان شمار نه از جمله دوستان که ایشان دوستان دَم و قَدَح باشند نه دوستان غم و فَرَح. و بنگر میان نیکان و بدان و با دو گروه دوستی کن، با نیکان به دل دوست باش و با بدان به زفان دوستی نمای تا دوستی هر دو گروه تو را حاصل گردد. اما با بی‌خردان هرگز دوستی مکن که دوست بی‌خرد از دشمن بخرد بتر بود که دوست بی‌خرد با دوست از بدی آن کند که صد دشمن با خرد با دشمن نکند و تنهایی دوست‌تر دار از همنشین بد.

و حقِ مردمان و دوستان به نزدیک خویش ضایع مکن تا سزاوار ملامت نگردی که گفته‌اند: «دو گروه مردم سزاوار ملامت باشند؛ یکی ضایع کننده حق دوستان و دیگر ناشناسنده کردار نیکو». و اگر درویش باشی دوستِ توانگر طلب مکن که درویش [را] خود کس دوست نباشد خاصه توانگران. و دوست به درجه خویش گزین و اگر توانگر باشی و دوستِ درویش داری روا باشد. اما در دوستی مردمان دل استوار دار تا کارهای تو استوار بود و لیکن [اگر] دوستی بی جُرم دل از تو بردارد به باز آوردنِ او مشغول مباش. و نیز از دوستِ ظامع دور باش که دوستی او با تو به طمع باشد نه به حقیقت. و